

مشرك از پيم ترا و بگزيند	از غضب تين بر لغت بگزيند
بجو خورشيد ظاهر است	صفت او کما کن عمل است
در وصف حضرت علي از اسيرين نماز شده	
ابن عباس بايغ قرآن	سهيون يار حضرت علي
دکتر زينت عبد اللطيف	شفا محمود فلانت بود
پرواز او بهستان وفا	کمان خوشبو گلستان حيا
در چشم حيا چشمش	پروازين مردم دلش
در قرآن همه بر شمشيد	چند هر جا که بريش انديد
بجو اشجار زرينش سر بها	بجو کوه بارکان جل و قار
در اولفظ ايست سر کمان	دل او بر زميني عشرت فاني
زان بسبب گشته با هم بفر	پهنانده بر گستانه يار
همدم محنت جفا گشتان	ترسم در دو ابرو دلريختن
عقد موند او بهت شاخ سجا	از گستان او بهت تخم حيا
خبر او خدا قدم نهاد	از حيا بر جهان نظر کشاد
بسرنگشت مرزوي دند	که بر پند و بخشش را خند اين

در کفش

معدن علم حليم بستر تا پا	در کفش نقد جو در هر جا
دل بيز سرور از من گلشن	کج زدم جهان از وره من
در وصف حضرت علي از اسيرين نماز شده	
شهر نروان علی شتر در آ	يا چهارم دلاور سيدان
ابن عباس محبت علی	ز درويان پسر سر بهشت
که در بين ما به قربانها	ابن عباس نور دیده داماد
وز خورشيد نور احمد تا يان	فرخروي ز بهبه اشتر تا يان
دزه در صلب ابرو خوشيد	در رحم بود دم از نوحه
ذوالفقار شرفه داده است	بود از جان لافحي سر بهت
از بهر انگشت او در حيا	که در مفتوح خالق داور
که در کفار زه تين تسليم	زويميد اين بر اي جنگ نام
نشدي ز حنجره زرين تفنگ	اين کور است بوسين کرد جنگ
درم ايت جو بخشش	در ولایت که اشتر با يان
باي بود و کشته بخار	ز بهت ميز که حيا در کمان
در نای آری جو حيا	بنهاد خا و با باد رسول